

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

جمعی از اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)
۲۰ جون ۲۰۲۴



تداوم انقیاد، تسلیم طلبی و خیانت "اعلامیه ویژه" نویسان تحت نام و آرم «ساما» (۷)

پیوسته به گذشته:

پس از یک دهه مقاومت جانبازانه ملی مردم ما به عنوان عامل اساسی به اضافه نقش طبقات ارتجاعی و نمایندگان فئودالیسم محتضر در کسوت اسلام سیاسی و بقایای بوروکراسی از هم پاشیده قبلی و پشت جبهه این نیرو ها، دشمن اشغالگر شوروی با پذیرش شکست ستراتیژیک، معرکه را ترک گفته و ارکان رژیم محصول تجاوز شان نیز پس از مدتی فرو ریخت. با شکست اشغالگران روسی و شرکاء در افغانستان، کشور ما از موقعیت مستعمراتی بدر شده و واپس در موقعیت پس از کودتای ۷ ثور قرار گرفت، تضاد عمده آن مرحله حل شده و تضاد عمده نوینی به جای آن نشست. در یک مقطع کوتاه تضاد میان خلق افغانستان و بورژوازی دلال دولتی تضاد عمده جامعه محسوب شده که این اخیر الذکر جهت عمده این تضاد را می ساخت. با تغییر جهت عمده این تضاد، سلطه پوشالی طبقاتی بورژوازی دلال دولتی در وجود "ح د خ" و دولت ضد ملی و ضد دموکراتیک "پرچی - خلقی" نیز از کشور برچیده شده و این تضاد عمده به سود طبقات ارتجاعی فئودال - کمپرادور متصل و وابسته با شریان های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک امپریالیست های غربی و ارتجاع منطقه، حل شد.

در نتیجه پویایی و جا به جایی تضاد های جامعه ما در آن برهه، تضاد دیگری که بر جای تضاد عمده قبلی نشست، تضاد خلق با دو طبقه ارتجاعی فئودال و بورژوا - کمپرادور بود که دو نیروی اخیر هم در مناسباتش با خلق و هم در رابطه اش با امپریالیسم، جهت عمده این تضاد را می ساخت و هر دو جهت (ارتجاع و امپریالیسم) در وحدت و مبارزه زیسته و گهگاهی مبارزه شان عمده و وحدت شان غیر عمده شده است. در این برهه زمانی تضاد های جناحی میان دار و دسته های ارتجاعی عمدتاً مدافع ارزش های منسوخ فئودالی نیز کسب حدت کرد.

این تضاد عمده در آن موقعیت حاکی از سلطه دو گانه طبقاتی و نواستعماری "ارتجاع و امپریالیسم" بر خلق افغانستان بود. در این ترکیب، نمایندگان متشنت ارزش های فرتوت تاریخی فئودالیسم محتضر در وجود فرقه های متحارب، ویرانگر و خونریز اسلام سیاسی در ابعاد ایدئولوژیک - سیاسی در تلاش برای دمیدن رمقی بر کالبد بی رمق فئودالیسم محتضر با گروه های سیاسی و بقایای بروکراتیسم دولت های قبلی که موضع بورژوازی کمپرادور را نمایندگی کرده و تا زمان ختم کار جهادی ها و سپس برافتادن امارت نخستین اسلامی طالبان، جهت عمده تضاد جامعه نیمه فئودالی - نو مستعمراتی افغانستان را می ساختند که در جهت عمده آن تضاد نیز مدافعان فئودالیسم جهت عمده (مسلط) و نیرو های دارای مواضع کمپرادوری جهت غیر عمده (تابع) را می ساختند و تضاد خلق افغانستان با امپریالیسم از کانال همین تضاد عمده متبلور می شد.

با عمده شدن این تضاد، برخی از این تضاد های پیش گفته که در فوق ردیف شد، از جمله تضاد شوونیسم جنسیتی - قومی با زنان و اقلیت های رنگین کمان افغانستان از مجرای این تضاد عمده طبقاتی اعمال شده و حتی کسب حدت کردند.

با عمده شدن مبارزه میان جناح بندی های ارتجاع فئودالی (جهادی - طالبی) و کسب حدت تضاد میان ارتجاع طالبی و خالق آن امپریالیسم امریکا و شرکاء و عمده شدن تضاد مجموع خلق افغانستان با امپریالیسم اشغالگر و خائنان ملی، این تضاد طبقاتی خلق با دو طبقه ارتجاعی فئودال و بورژوا - کمپرادور غیر عمده شده و از کانال تضاد عمده جدید مجال تبارز یافته است.

۱۴ سال پس از شکست ستراتیژیک اشغالگری سوسیال امپریالیسم شوروی در افغانستان، بار دیگر در هفتم اکتوبر سال ۲۰۰۱ امپریالیسم امریکا و متحدان (دول عضو ناتو و غیر ناتو و آیساف سازمان ملل) جنگ تجاوزکارانه ای را علیه کشور و مردم ما به راه انداخته در زیر پرتاب بمب و ریختن خون هموطنان ما میهن ما را اشغال و متعاقب آن، از میان مثنی از خائنان ملی اداره پوشالی مستعمراتی را در نقش زانده و روپوش اهداف و سلطه مستقیم کهن استعماری شان تعبیه و به ارگ مزدوران در کابل اشغالی به وجود آوردند. این جنگ تجاوزکارانه، هم تضاد عمده جامعه ما را تغییر داده و هم به جا به جایی تضاد ها در آن منجر شد. در نتیجه افغانستان با حفظ وجه تولیدی نیمه فئودالی، از کشوری دارای موقعیت نومستعمراتی به کشوری مستعمره تحول منفی یافت. در چنین موقعیتی پیش آمده، برخی از تضاد ها میان طبقات و اقصاء اجتماعی جنبه تبعی و ثانوی کسب کرده و برخی دیگر از مجرای همین تضاد عمده مجال تبارز یافتند.

در آن حالت مستعمراتی، تضاد عمده جامعه اشغالی آن روز ما عبارت بود از تضاد میان خلق افغانستان با امپریالیسم اشغالگر امریکا - ناتو و دارودسته وطن فروش وابسته به آن (ارتجاع فئودالی و کمپرادوری در محور و حواشی "نظام جمهوریت") به مثابه آماج مبارزه آزادیبخش و انقلاب ملی و دموکراتیک مردم و نیرو های مبارزاتی افغانستان. در این تضاد عمده، امپریالیسم اشغالگر امریکا - ناتو و دارودسته خائنان ملی (ارتجاع فئودالی و کمپرادوری و مزدوران تسلیم طلب و "مدنی") ساخته و پرداخته آن، جهت عمده این تضاد را ساخته و در مناسبات میان این دو نیروی جهت عمده، امپریالیسم اشغالگر جهت عمده و مزدوران مرتجع بومی اش جهت غیر عمده را می ساختند. از این دو ویژگی، خصلت مستعمراتی جامعه ما و پوشالی بودن اداره مستعمراتی طی دو دهه نخست قرن بیست و یکم ناشی می شود و میرهن می گردد که حاکم اصلی آن دوره امپریالیسم اشغالگر بوده است، نه نظام پوشالی "جمهوریت".

با عمده شدن تضاد خلق افغانستان با امپریالیسم متجاوز و ارتجاع متحدش، تضاد اساسی حل نشده عمده جامعه ما میان خلق و ارتجاع فئودالی - کمپرادوری در کل غیر عمده شد، ولی بخشی از این دو نیروی ارتجاعی در جهت عمده تضاد

عمده در کنار امپریالیسم اشغالگر جای گرفتند. تضاد میان دار و دسته های ارتجاعی جهادی و طالبی نیز به گونه ای کسب وحدت کرده و در "وحدت و مبارزه" میان این دو مبارزه شان عمده شده و جهادی ها جهت عمده و طالبان جهت غیر عمده این تضاد را می ساختند. با عمده شدن مقطعی مبارزه ارتجاع طالبی بر وحدت این گروه مرجع و مزدور با جهادی ها و امپریالیسم در عین وحدت و مبارزه اش، و بیرون ماندن آن از دائره قدرت پوشالی، این گروه طی دوران اشغال ۲۰ ساله کشور در مناسباتش با خالق امپریالیستی و همتایان جهادی اش، جهت غیر عمده این وحدت و مبارزه را نمایندگی می کرد. باید بی درنگ تذکر داد که عمده شدن مبارزه گروه مزدور و ارتجاعی طالبان با همتایان جهادی و امپریالیسم و برافتادن آن از قدرت، این گروه را در صف خلق جای نمی داد و چنانی که در اخیر ۲۰ سال آشکار شد، جنگ آن از موضع قدرت و برای قدرت در خارج از صف خلق، یک جنگ ارتجاعی بود، نه "مقاومت ملی".

گروه مزدور و ارتجاعی طالبان در دوران اشغال کشور، به دلیل ماهیت مزدوری و ارتجاعی و اهداف واپسگرا و با خصیصه تمامیتخواهی و انحصار گرایی و مراعات نکردن دموکراسی در مناسبات با سائر نیرو های دگر اندیش جامعه، باور نداشتند که جنگ مقاومت ملی علیه اشغالگران امر قاطبه ملت است و شرط پیروزی آن بر دشمن اشغالگر و ایادی میهن فروشش، بسیج عمومی و خروشیدن سنگر های جنگ ضد استعماری در کنار هم با برنامه روشن برای فردای جامعه، است. لذا، طالبان با این ویژگی ها در جهت غیر عمده تضاد عمده (صف خلق) جایگاهی نداشتند.

به عکس، عمده شدن وحدت ارتجاع جهادی با آفریدگار شان - امپریالیسم متجاوز - این گروه های مرجع و مزدور را در کنار دشمن متجاوز و قاتل خلق، در جهت عمده تضاد قرار می داد. در این دوره، تضاد طبقاتی خلق ستمکش افغانستان با بخش ارتجاع طالبی بیرون مانده از نظام مستمراتی، جنبه تبعی و ثانوی اختیار کرده بود.

در این دوره اشغالی کشور که امپریالیسم متجاوز در جهت عمده تضاد عمده جامعه ما موضع عمده و مسلط داشت، ستم طبقاتی، ستم جنسیتی بر زنان و ستم قومی در شکل شوونیسم طبقات حاکم پشتون از کانال سلطه عمده و ستمگری امپریالیستی بر خلق زحمتکش و تحت ستم افغانستان اعمال می شد.

به رغم دو دهه تداوم اشغالگری نظامی عمدتاً در شکل کهن استعماری با بهره گیری از اشکال و ابزار نرم و ظریف نواستعماری توسط امپریالیست های امریکا - ناتو در افغانستان برای مطیع و منقاد ساختن مردم شجاع ما، این ستراتیژی اشغالگری مستقیم به شکست انجامید. عوامل این شکست نیز چندگانه است: تضاد آشتی ناپذیر این نیرو های متجاوز امپریالیستی و مزدوران پوشالی شان با مردم افغانستان و منافع ملی آنان؛ روحیه سلحشوری و آزادخواهی مردم افغانستان و تنفر و انزجار شان از اشغالگران و مزدوران خود فروخته بومی آنان؛ پرداخت بهای گزاف انسانی و اقتصادی این اشغالگری؛ تشدید رقابت منطقه ئی بین دول امپریالیستی؛ مطرح شدن اولویت های تازه برای امپریالیسم امریکا و شرکای غربی اش و غیره. در نتیجه شکست سلطه کهن استعماری و ستراتیژی اشغالگری مستقیم امپریالیستی و هزیمت ارتش های اشغالگر از افغانستان، اشغال نظامی کشور ما و سلطه جابر مستقیم امپریالیستی بر آن پایان یافته، تضاد عمده آن (تضاد خلق افغانستان با امپریالیسم و خائنان ملی) جایگاهش را از دست داده و تضاد عمده دیگری جاگزین آن شده است که در زیر به آن می پردازیم.

در آستانه هزیمت تاریخی ستراتیژی اشغالگری نظامی امپریالیسم امریکا در افغانستان اشغالی به گونه سقوط سایگون، برای جلوگیری از سقوط محتوم رژیم پوشالی بر جای مانده و در مانده آکنده با فساد ذاتی و بیگانه با مردم افغانستان، به دست این مردم، برچیده نشدن سلطه و نفوذ غیرمستقیم آن بر کشور ما و منطقه، در عین تفاهم با شرکای منطقه ئی و غربی اش؛ در وحدت و مبارزه با مخلوق طالبانی اش، جهت مبارزه غیر عمده شده و جهت وحدت عمدگی کسب کرد. نتیجه این عمده شدن وحدت میان ارتجاع طالبی با امپریالیسم عمدتاً غربی، در رأس امریکا، امضای پیمان اسارتبار،

ننگین و خائنه دوحه توسط نمایندگان این گروه ارتجاعی خودفروخته با طرف امریکائی بود که دول امپریالیستی اروپا، شورای امنیت سازمان ملل متحد و دولت پاکستان نیز بر آن صحنه گذاشتند. در نتیجه این دسیسه مشترک استعماری - ارتجاعی میان این دو طرف معامله علیه مقدرات و منافع ملی و تاریخی مردم و کشور ما، گروه مزدور و مرتجع طالبان به طور مشروط برای بار دوم با حمایت مستقیم امپریالیسم امریکا و شرکاء به سریر امارت برگشته و سلطه تراز فاشیستی خود را بر ساحت کشور و دوش زخمی خلق افغانستان شامل زنان و مردان تحت ستم مستقر ساخته و با پشتوانه امپریالیستی - ارتجاعی تا اینک برای بیش از دو سال در افغانستان تداوم بخشیده است.

در نتیجه این هزیمت تاریخی امپریالیسم اشغالگر، تضاد عمده مردم ما با قدرت های اشغالگر و ارتجاع متحد آن به عقب رفته و با بر کشیده شدن مزدوران فئودال - کمپرادور طالبان بر اریکه امارت پوشالی، تضاد طبقاتی مردم افغانستان با این دار و دسته مرتجع و مزدور دارای کاراکتر و موضع طبقاتی فئودالی - کمپرادوری، در جایگاه عمده قرار گرفت. در شرایط کنونی در موقعیت نیمه فئودالی نومستمراتی کشور ما، مردم افغانستان جهت غیر عمده این تضاد و فئودال - کمپرادوران طالبانی جهت عمده آن را می سازند. قدرت های امپریالیستی - ارتجاعی حامی طالبان یا دولت ها و نهاد های بیرونی که فرصت طلبانه با این گروه در معامله اند، جهت غیر عمده این جهت عمده تضاد عمده را می سازند. در نتیجه، تضاد خلق افغانستان با امپریالیسم از کانال همین تضاد عمده طبقاتی اعمال می شود. در شرایط جاری استقرار سلطه تراز فاشیستی طالبان بر کشور و بر دوش خلق افغانستان، تضاد شوونیسم جنسیتی طالبان تا سرحد اپارتاید و سیطره برده ساز فرهنگ فئودالی مرد سالار، با زنان ستمکش کشور و حقوق شان همراه با تضاد تمامیتخواهی ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این گروه مرتجع و مزدور با تنوع عینی طبقاتی جامعه افغانستان و منافع و مطالبات هر طبقه و لایه محروم اجتماعی، خود را از رهگذر همین تضاد طبقاتی عمده نشان می دهد.

با بر افتادن بخشی از دار و دسته های ارتجاعی و مزدور متحد دیروزی امپریالیسم اشغالگر از قدرت در شمائل ارتجاع فئودالی - کمپرادوری، این طیف ارتجاعی از جایگاه عمده تضاد جامعه اشغالی ما بر افتاده و تضاد این دسته های ارتجاعی و چاکر امپریالیسم در نقش "منتظر الوزاره ها" با ارتجاع حاکم فئودالی - کمپرادوری طالبانی کسب حدت کرده است. تضاد این بخش از دار و دسته های ارتجاعی فئودالی - کمپرادوری بر افتاده از قدرت با مردم افغانستان نیز از حالت عمده بودن دیروزی به جایگاه غیر عمده امروزی تنزل یافته است. مثل طالبان در دوره اشغال نظامی کشور، با بر افتادن ارتجاع فئوالی - کمپرادوری و مزدوران مدنی و تسلیم طلب دارای موضع طبقاتی بورژوا - کمپرادوری از جهت عمده تضاد عمده دیروزی در صف امپریالیسم اشغالگر، این نیرو های سیاسی - طبقاتی ارتجاعی و مزدور را در صف خلق راهی نیست و مخالفت شان با گروه حاکم طالبان، بخشی از "وحدت و مبارزه" این گروه ها با طالبان را می سازد و هر یکی به دنبال دریافت سهم خود از قدرت در کنار طالبان اند نه به دنبال رفع ستم، استثمار و تبعیض از مردم ستمزده افغانستان.

هر چند این تضاد میان دار و دسته های ارتجاعی و مزدور حاکم و غیرحاکم، تضاد عمده جامعه ما را در برهه کنونی نمی سازد و راه حل آن نیز از طریق "وحدت - مبارزه - وحدت" در کمپ ارتجاعی کشور و ادغام دومی در اولی، میسر است، ولی احتمال دارد با کسب حدت مزید، تا سرحد تضاد انتاگونیستی حاد شده و به تضاد عمده مبدل شود. بناء، تضاد شوونیسم قومی طبقات حاکمه پشتونی که در شرایط جاری همین ارتجاع طالبانی تمامیتخواه و انحصارگر حاکم در رنگین کمان قومی افغانستان مظهر و مجری آن است و هویت خود را در این رنگین کمان، نه در وحدت ملی از خلال آمیزش رنگ ها، که در چیرگی رنگ خودی و زائل شدن سائر رنگ ها می جوید، با ناسیونالیسم ارتجاعی

مرکز گریز و منحنی قومی طبقات ارتجاعی اقوام غیر پشتون که شخصیت و هویت خود را نه در وحدت در گستره ملی در کشور واحد، بلکه در تنگنای گستره و هویت قومی تعریف می کنند؛ از مجرای همین تضاد طبقاتی عمده برهه کنونی جامعه ما تحت سیطره نیمه فئودالی - نومستعمراتی ارتجاع و امپریالیسم و تضاد اخیر الذکر میان دو دار و دسته ارتجاعی و خودفروخته فئودالی - کمپرادوری در قدرت و برافتاده از قدرت، بازتاب خود را می یابد.

این بود تعریف و تبیین مختصر تضاد عمده و درک سامائی مبتنی بر فلسفه مترقی و دیالکتیک از تضاد عمده، تضاد اساسی و جهت عمده تضاد و شرح فشرده جریان جا به جایی (دینامیسم) تضادها در جامعه ما از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ شمسی تا لحظه نشر این نقد (میزان ۱۴۰۲ شمسی). این نقد دیالکتیکی بر سفسطه های رویونیستی و انقیاد طلبانه "اعلامیه ویژه" نویس خیره سر، در عین حال بطلان و افلاس تئوریک این اعلامیه و اعلامیه نویس را اعلام می دارد.

به رغم عینیت تضادها به شمول تضاد عمده هر مقطع جامعه ما و جا به جایی این تضادها طی این چهار و نیم دهه اخیر و وضوح فلاکت های زنده و ملموس از سلطه و حضور مستقیم و غیرمستقیم امپریالیسم و ارتجاع فئودالی و به ویژه بورژوا - کمپرادوری در عرصه های زیربنائی و روبنائی حیات اجتماعی خلق ستمدیده و دربند افغانستان؛ و به رغم تبیین صائب و به موقع "ساما" و سامائیها از تضاد عمده هر مقطع این تاریخ، "اعلامیه ویژه" نویس در نقش مشاطه گر چهره کریه استعمارگر متجاوز و قاتل مردم ما، با انکار عینیت تضاد عمده خلق افغانستان با امپریالیسم اشغالگر و ارتجاع متحدش و خصلت مستعمراتی جامعه اشغالی ما و با ادعای مسخره تسلیم طلبانه مبنی بر این که "در دوران جمهوریت، با وجود حضور قوت های خارجی... همچنان این سلطه و تضاد با ارتجاع در مقام عمدگی قرار داشته و اکنون با عمق و شدت، در اوج عمدگی قرار دارد"، از دو دهه بدین سو در صدد آن بوده است تا:

الف: "مضمون مدرن اشغالگری" و مأموریت و اهداف استعماری امپریالیسم اشغالگر را دگرگونه نشان دهد تا این دشمن عمده، اساسی و قسم خورده خلق و عامل اساسی بیرونی عقب ننگه داشتگی و تحت سلطگی کشور و خلق ستمکش ما را از آماج مبارزه رهاییبخش این خلق تحت ستم دور سازد؛

ب: با عمده خواندن تضاد عمده جامعه اشغالی ما با ارتجاع فئودالی، این سیر تطور بیش از یک قرن جامعه فئودالی به جامعه ای دارای ساختار اجتماعی - اقتصادی نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی (در دو نوبت مستعمراتی) را انکار ورزیده و کماکان ارتجاع را در وجود ارتجاع فئودالی خلاصه کرده؛ خصلت دلالی و وابستگی و وجود عینی بورژوازی بزرگ دلال را در نقش کارگزار سرمایه مالی امپریالیسم در کنار ارتجاع فئودالی و سلطه سرکوبگر و یغماگر امپریالیسم متجاوز در این ساختار منکر شده و آن را با خصلت مترقی در تقابل با نیمه فئودالیسم و مدافع توسعه اقتصادی دیده؛ بین ارتجاع فئودالی و ارتجاع بورژوا - کمپرادوری دیوار چین کشیده؛ و سلطه "قوت های خارجی" (بخوان امپریالیسم اشغالگر) را در تضاد با ارتجاع فئودالی ارزیابی کرده است؛

ج: با این ارزیابی نادرست و ذهنی در تقابل با عینیت تضادها و همگونی و ناهمگونی مواضع نیرو های مختلف و متعارض طبقاتی - سیاسی بومی و بیرونی درگیر در فعل و انفعالات جامعه اشغالی ما، به غلط و انقیاد طلبانه نتیجه گرفته است که تضاد سنت و مدرنیته تضاد عمده جامعه اشغال شده ما بوده است؛ تضادی که در یک جهت آن "مجموعه" ارتجاع فئودالی و نمایندگان آن "اسلام سیاسی بنیادگرا" این پاسداران ارزش های فرتوت و از جمله سنت های پوسیده، فرهنگ مردسالار و سیطره دینی در نقش ابزار ایدئولوژیک فئودالی، ایستاده و مانعی در برابر "مدرنیته" و "تحول در ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مدنی و..." بوده اند و در جهت دیگر این تضاد، امپریالیسم و "نیرو های دموکراتیک و ملی، روشنفکری و ترقی خواه" (بدون تفکیک مرتجع و مترقی؛ آزادیخواه و تسلیم طلب) به شمول نمایندگان بورژوازی کمپرادور در وجود (دلالتان تکنوکرات، رهبران و کادر های احزاب تسلیم طلب، سران ان

جی او های دزد و نهاد های "جامعه مدنی" در پایگاه "مدرنیته" صف خلق و کاروان طویل "دموکراسی" جامعه اشغالی را می ساخته اند؛

د: لذا، "در شرایط دموکراسی رسمیت یافته" به یمن تجاوز امپریالیسم در افغانستان مستعمره، مجموع این "نیرو های دموکراتیک و ملی، روشنفکری و ترقی خواه" بایستی با اغتنام و "شکار فرصت"، همراه با امپریالیسم متجاوز در یک سوی سنگر به سوی تعمیق "مدرنیته" و گسترش و نهادینه شدن "دموکراسی" اهدائی امپریالیسم در برابر ارتجاع فئودالی - این دشمن مدرنیته و دموکراسی - گام های مشترک برمی داشتند.

این بود تبیین تسلیم طلبانه و خائنانه این منادی انقیاد طلبی از امپریالیسم، ارتجاع فئودالی و کمپرادوری، مناسبات درونی آنان و مناسبات جمعی شان با خلق کشور و درک غلط آن از تضاد عمده جامعه مستعمره ما در دوران اشغال ۲۰ ساله و نقد مختصر ما بر آن از موضع خط فکری - سیاسی و موقف آشکار طبقاتی سامای انقلابی "مجید - رهبر" و راهیان راستین راست قامت راه این دو جانباز انقلابی و آزادیخواه کشور.

حال با این تبیین صائب سامائی از تئوری دیالکتیکی و انطباقی تضاد های جامعه ما طی چهار و نیم دهه اخیر تاریخ معاصر کشور و دید غیرصائب و انقیاد طلبانه "اعلامیه ویژه نویس/نویسان، این رامشگر - رامشگران بارگاه استعمار از مبحث تضاد ها و به خصوص برداشت انحرافی و تسلیم طلبانه شان از تضاد عمده کشور مستعمره ما طی دو دهه اخیر، مبحث تضاد عمده را علی العجاله به پایان برده و عناوین دیگر این نقد را پی می گیریم.

ادامه دارد